

# زبان و فرهنگ

## □ زبان با فرهنگ چه مناسبتی دارد؟

■ دکتر کورش صفوی: به اعتقاد بنده، زبان همچون آئینه‌ای است که فرهنگ یک جامعه زبانی را در خود منعکس می‌کند. به عبارت ساده‌تر، از طریق زبان می‌توان اطلاعات دقیقی درباره فرهنگ یک جامعه زبانی یافت. البته در اینجا، «نحو» یک زبان و مطالعه آن نمی‌تواند راهگشا باشد، بلکه وقتی در این مورد صحبت می‌کنیم، «واژگان» زبان مورد نظر است. اجازه دهید در این مورد توضیح بدهم. نگاه کنید؛ این که «فعل» در فارسی شناسه می‌گیرد، یا حروف اضافه در این زبان «متمم» را نشان می‌دهند و اطلاعاتی از این قبیل، نمی‌تواند برای شناخت فرهنگ فارسی زبانان ابزار مناسبی باشد؛ ولی وقتی می‌بینیم فرضاً در زبانی مثل انگلیسی واژه Cousin به کار می‌رود و در مقابل، در فارسی هشت واژه «دختر عمو»، «دختر دایی»، «دختر عمه»، «دختر خاله»، «پسر عموم»، «پسر دایی»، «پسر عمه» و «پسر خاله» به کار می‌رود، این نکته می‌تواند به عنوان داده‌ای برای شناخت یک فرهنگ و قابل شدن تمایز با فرهنگی دیگر به کار رود.

اجازه دهید از نمونه دیگری در این مورد استفاده کنم. فرض کنید در خیابان صحبت دو نفر را می‌شنوید که یکی به دیگری می‌گوید «نذر کردم شله زرد بپزم». شما فوراً درمی‌یابید که گوینده شیعه است. این اطلاع به دلیل کاربرد واژه‌ای در اختیار شما قرار می‌گیرد که شنیده‌اید.

■ دکتر دبیر مقدم: در ارتباط با مناسبت زبان با فرهنگ، سه دیدگاه ابراز شده است. دیدگاه اول فرهنگ را مجموعه‌ای از آداب و سنت‌ها که به صورت سینه به سینه حفظ شده تعریف کرده است و بر این اساس زبان یا به بیانی دقیق‌تر واژگان زبان، آئینه فرهنگ دانسته شده است. با نگاهی اجمالی به واژگان زبان فارسی درمی‌یابیم که وجود واژه‌هایی همچون نوروز، چهارشنبه سوری، سیزده بدر، ایثار، طاغوت، عید قربان، شهادت، امامزاده و امثال آن حاکی از ریشه‌های فرهنگی فارسی زبانان است. همچنین وجود چند نام برای ماهی، برنج، خرما، برف، غذاها و میوه‌ها و مانند آن دال بر فرهنگ بومی مناطق خاصی از ایران یا جهان می‌باشد. تعریف دیگر فرهنگ، شیوه تفکر یک جامعه است. این دیدگاه که به مناسبت زبان و تفکر توجه دارد بر این باور است که محتوای مفاهیم زبانی شیوه تفکر را رقم می‌زند. این دیدگاه که اصطلاحاً به «جبر زبانی» (Linguistic determinism) مشهور است از سوی ادوارد ساپیر و بنجامین ورفمن، زبان‌شناسان ساختگرایی نیمه اول قرن بیستم میلادی در امریکا، مطرح شده است. جان کلام دیدگاه یادشده این است که هر فرد از منظر محتوای مفاهیم و مقولات موجود در زبان خود جهان و پدیده‌های موجود پیرامون خود را تعبیر و درک می‌کند. به عنوان نمونه، اگر در زبانی تقسیم‌بندی‌های متعدد و دقیقی از رنگها وجود داشته باشد گویشوران آن زبان حساسیت، درک و تعبیر دقیق و ظریفی نسبت به

رنگ‌هایی که در طبیعت و در پیرامون آنها وجود دارد نشان خواهند داد. یا اگر در زبانی مفهوم و مقوله‌ی زبان وجود نداشته باشد (مانند زبان هوبی و چینی) حساسیت و تعبیر گویشوران آن زبان نسبت به این مفهوم و مقوله محدود و اندک خواهد بود. دیدگاه سوم که در دو دهه گذشته مطرح شده و متأثر از آرا و افکار میشل فوکو متفکر و فیلسوف معاصر فرانسوی بوده است، زبان و مشخصاً متن، کلام و گفتمان را برآیند و برگرفته از عواملی همچون تاریخ، جهان بینی، روابط قدرت و امثال آن می‌داند. این دیدگاه اصطلاحاً به «تحلیل کلام انتقادی» (Critical Discourse Analysis=CDA) معروف گشته است و بر این باور استوار است که در تحلیل یک متن می‌بایست عوامل فوق‌الذکر دخیل در پیدایش و خلق آن متن را بازآفرینی کرد و روابط قدرت، عوامل فرهنگی و اجتماعی، جهان‌بینی‌ها و نظایر آن را در آن متن بازشناخت. این رویکرد در دهه گذشته به ویژه در تحلیل متون رسانه‌ای، سیاسی، تبلیغی، آموزشی و در ترجمه‌ها مورد توجه قرار گرفته است. نحوه انعکاس حوادثی که در جهان اتفاق می‌افتد در رسانه‌های مختلف ممکن است متفاوت باشد و یک رسانه جنبه‌ای از آنها را برجسته می‌کند و رسانه‌های دیگر جنبه‌های دیگر، انتخاب بین این جنبه‌ها و نحوه انعکاس‌ها متأثر از عوامل فرهنگی - اجتماعی، جهان‌بینی‌ها و روابط قدرت در جامعه جهانی یا جامعه‌های محدودتر (همچون قلمرو یک کشور) می‌باشد.

دکتر یارمحمدی:

## فرهنگ و زبان در تقابل پویای دوسویه هستند. یعنی اجزاء دیگر فرهنگ منجمله دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها و معتقدات ما در زبان تأثیر می‌گذارند و متقابلاً زبان هم در دیگر جنبه‌های فرهنگ اثر می‌گذارد

■ دکتر لطف الله یارمحمدی: اول باید تعریفی از فرهنگ و سپس تعریفی از زبان ارائه داد تا بتوان مناسبت آنها را مشخص کرد. همه می‌دانیم که تعاریف گونه‌گونی از فرهنگ داده شده است. یک تعریف این است که «فرهنگ عبارت است از نظام مشترکی از باورها، ارزشها، رسمها، رفتارها و مصنوعات که اعضای جامعه در تطبیق با جهانشان بکار می‌برند. در ارتباط با یکدیگر بکار می‌گیرند و از راه آموزش از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد.» طبعاً این معلومات و رفتارها مثل شیوه تهیه و تأمین غذا و گذران زندگی، آداب و رسوم، راه و رسم همسرگزینی، تربیت فرزندان و ... همه و همه جزئی از فرهنگ ما به شمار می‌رود. نکته مهم اینکه در ماوراء کلیه رفتارها و اعمال ما اعتقادات و دیدگاه‌های ما نسبت به عالم هستی و دنیا و مافیها قرار دارد. به تعبیر بعضی‌ها ایدئولوژی (به معنای خاص خود) و جهان بینی ما، رفتار و اعمال ما را شکل می‌دهد. این ایدئولوژی و جهان بینی نیز عین فرهنگ ما محسوب می‌شود. لذا فرهنگ تقریباً هر صورتی از رفتار اکتسابی که غیر غریزی باشد را در بر می‌گیرد. البته این نیز قبول است که خط کشیدن بین فعالیت‌های فطری و غریزی از یک طرف و رفتارهای اکتسابی از طرف دیگر چندان سراسر نیست.

در مورد زبان نیز بر حسب دیدگاه‌های مختلف تعریف‌های متفاوتی وجود دارد. مثلاً «زبان مجموعه‌ای از علائم سازوار صوتی است که صدرا به معنا و منظور ربط می‌دهد»، «زبان مجموعه‌ای از قواعد محدود است که جملات نامحدودی تولید و جملات دستوری را از غیر دستوری جدا می‌کند»، «زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط در بین افراد جامعه»، «زبان وسیله‌ای برای تفکر و بیان احساسات می‌باشد»، «زبان وسیله‌ای است برای انتقال میراث فرهنگی از نسلی به نسل دیگر» و یا «زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط و کنترل» و یا جمعی از اینها و غیره.



سئوال دیگری که در باب مناسبت فرهنگ و زبان می‌تواند مطرح باشد تعامل زبان با دیگر اجزای فرهنگ است. آیا رفتارهای فرهنگی ما (به خصوص تفکر، دیدگاه و جهان بینی ما) در کیفیت و شکل‌گیری زبان مؤثر است؟ و بالعکس آیا خصوصیات زبانی (یا به تعبیر فنی‌تر، بافتار گفتمانی) ما در نحوه تفکر، شکل دهی به جهان بینی و دیدگاه ما و در نهایت رفتار و اعمال ما تأثیر دارد یا نه؟ در شق اول زبان وسیله‌ای برای بیان نظام فکری ما که مستقل از زبان است تلقی می‌شود. نظام‌های فکری آدمی، مانند خود او در عالم، مشترکات فراوان دارند. با این تعبیر زبانهای دنیا با هم شبیه هستند. در قالب همین مشرب، زبان آینه فرهنگ تلقی می‌شود. یعنی اینکه بازتاب فرآیندهای اجتماعی را می‌توان در زبان مشاهده کرد. انسانها ناآگاهانه گرایش به تأکید و واکنش به محرکهایی دارند که آنها را برای خود مهم می‌انگارند و در نتیجه محرکه‌های دیگر را نادیده می‌گیرند. پدیده‌هایی که برای اهل زبان یک جامعه اهمیت تطبیقی و خاصی نداشته باشند، یا در زبان آن جامعه نام مشخصی ندارند و یا تحت پوشش نام عامی قرار می‌گیرند. مثلاً یکی از دانشجویان من فهرستی از اسامی انواع خرما در جهرم تهیه کرده بود که ۲۸ نام در آن آورده شده است. حال آنکه من خودم فقط با دو نام خرما و رطب (آنهم در معنایی متفاوت) آشنا هستم. دانشجویی دیگر فهرست اسامی انواع گوسفند در بیرجند (از منطقه‌ای که شغل اهالی بیشتر گله‌داری است) که به ۲۰ مورد می‌رسد را به من داده است. در بیت زیر نیز اسامی مختلف شیر در زبان عربی کلاسیک آمده است.

غضنفر و اسد و لیث و حارث و دلهاث هزبر و قسوره و ضیغم است و حیدر شیر

می‌توان گفت مثلاً در جهرم که فرهنگ پرورش خرما غالب است بازتاب آن در تعدد نامهای مختلف خرما نمایان شده است. مثالهای دستوری، معنایی و گفتمانی نیز در تأیید این مدعا در متون مربوط آمده است. در باب شق دیگر قضیه، ساپیر می‌گوید ما آنطور می‌بینیم و می‌شنویم و نهایتاً آدراک می‌کنیم که عادات زبانی جامعه ما را مهیا کرده است و وورف می‌گوید که ما پدیده‌های طبیعی را آن طور تقطیع می‌کنیم که زبان ما اجازه می‌دهد. لذا اختلافات زبانها نمایانگر اختلاف جهان بینی ما است. در همین مسئله خرما می‌توان گفت وقتی ما فقط دو نام برای ۲۸ مورد مختلف خرما که جهرمی‌ها دارند داریم طبعاً نمی‌توانیم واقعیت خرما را آن طور که جهرمی‌ها درک می‌کنند درک کنیم.

نظر ساپیر - وورف در آغاز بیشتر جنبه منطقی داشته است. ولی امروزه به آن ابعاد اجتماعی نیز افزوده شده و با پیشرفت‌های چشمگیری تبدیل به شاخه‌ای پویا از علم به

دکتر یارمحمدی:

## گروهی از زبان‌شناسان متعلق به اردوگاه تجزیه و تحلیل گفتمانی انتقادی بر این عقیده‌اند که از طریق ویژگیهای ساخت واژگانی، نحوی و متنی می‌توان رفتار جمعی را کنترل کرد

نام تجزیه و تحلیل گفتمان انتقادی در داخل دیسپلین تجزیه و تحلیل گفتمان درآمده است. جورج اورول در کتاب ۱۹۸۴ جامعه‌ای را متصور شده است که قدرتهای حاکم برآند که حاکمیت مطلق خود را بر آن جامعه مستقر نمایند. وسیله استقرار این حاکمیت مطلق، زبان خاصی است که آن را «گفتار جدید» نام نهاده است. در این زبان مثلاً برای اینکه کسی علیه حکومت شورش نکند اصلاً لفظ شورش وجود ندارد. کتاب ۱۹۸۴ اثری ادبی و تخیلی است. ولی گروهی از زبان‌شناسان متعلق به اردوگاه تجزیه و تحلیل گفتمانی انتقادی بر این عقیده‌اند که از طریق ویژگیهای ساخت واژگانی، نحوی و متنی میتوان رفتار جمعی را کنترل کرد. اینکار را حکام و گروههای مسلط برای حفظ منافع خود از طریق رسانه‌ها انجام می‌دهند. این کنترل می‌تواند طوری صورت گیرد که خود افراد هم متوجه نشوند. فقط زبان‌شناس یا افراد مجرب می‌توانند ظرایف کار را بفهمند. بیجا نیست که گفته‌اند زبان وسیله ارتباط و کنترل است. نمونه‌های فراوانی در زمینه‌های مردسالاری و نژادپرستی می‌توان در تأیید این مدعا ارائه داد. در این روزگار تبلیغات رسانه‌های مختلف را در شکل دادن دیدگاه‌ها به وضوح می‌توانیم ببینیم. توجه کنید که آمریکائیا بمب اورانیومی را که در هیروشیما منفجر کردند «مرد چاق»<sup>۱</sup>، و بمب پلاتونیوم منفجر شده در ناکازاکی را «پسر کوچولو»<sup>۲</sup> یا «موشک با بُرد بلند»<sup>۳</sup> را «مرد لحظه‌ای»<sup>۴</sup> نام نهاده‌اند. ساز و کار این ظرایف در سطح واژگان، نحو و گفتمان از مباحث آکادمیک است و در این جا مجال بحث بیشتر نیست و علاقه‌مندان می‌توانند به منابع مربوط مراجعه کنند.

با عنایت به مطالبی که گفته شد به نظر می‌رسد که فرهنگ و زبان در تقابل پویای دوسویه هستند. یعنی اجزاء دیگر فرهنگ منجمله دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها و معتقدات ما در زبان تأثیر می‌گذارند و متقابلاً زبان هم در دیگر جنبه‌های فرهنگ اثر می‌گذارد و این روند به طور متداوم در جریان و حرکت است.

دکتر نیلی پور:

## زبان برای فرهنگ هم ظرف است و

### هم مظهر و

●

## ضعف و قوت یک فرهنگ در زبان

## بازتاب می‌یابد و ابعاد مختلف آن از

## نظر تجربی قابل بررسی است

■ دکتر نیلی پور: مناسبت زبان و فرهنگ را از دیدگاه‌های متفاوتی می‌توان طرح و بررسی کرد. گرچه بین صاحب‌نظران اتفاق نظر کامل در همه زمینه‌ها نیست، ولی در اینکه زبان یک جلوه فرهنگی مهم بشری است اتفاق نظر هست. اگر از بُعد ارزشی به زبان نگاه کنیم و فرهنگ را همه آنچه انسان در جامعه فراهم کرده و انجام می‌دهد و می‌اندیشد بدانیم، خواهیم دید که محتوای زبان با فرهنگ جامعه پیوندی تنگاتنگ و بسیار مهم دارد. زبان نه تنها شکل دهنده محتوای ارزشی فرهنگ جامعه است، بلکه ابزار بیان ارزش‌های فرهنگی نیز هست. در واقع می‌توان گفت زبان برای فرهنگ هم ظرف است و هم مظهر و

به تعبیر بعضی از علما زبان کهن‌ترین سرمایه فرهنگی بشر است. حتی گفته می‌شود زبان مهم‌ترین و شکوهمندترین ساخته بشری است که روان آدمی در پرورش و شکل‌گیری آن توفیق یافته است. بشر در طول تاریخ تحول اندیشه خود توانسته است از این قالب و نظام ابزاری کارکردهای متفاوتی را برآورده سازد. زبان هم به یک ابزار تجربی کمال یافته تبدیل شده و هم توان بیان همه تجربیات و انتقال‌پذیری آنها را یافته است. در عین حال به یک ابزار هنری چندمنظوره تبدیل شده که در شکل خلاق و پیشرفته خود در دامان فرهنگ پرورش می‌یابد. به تعبیر چامسکی زبان یک «ویژگی نوعی» خلاق بشری است. ضعف و قوت یک فرهنگ در زبان بازتاب می‌یابد و ابعاد مختلف آن از نظر تجربی قابل بررسی است. هرگاه ابعاد ارزشی فرهنگ و شعور متعالی جامعه تقویت شود، زبان در غنای فرهنگی یک جامعه می‌تواند نقش بسیار مهمی داشته باشد.

■ دکتر سیدعلی میرعمادی: واژه «تمدن» در قالب یک

شرط واقعی اجتماعی و یا به عبارتی در چارچوب یک نظام شهروندی قابل تعبیر است، اما از منظر مفاهیم هنری، اجتماعی و عقلی، واژه «فرهنگ» به صورت استعاری و مجاز بکار برده شده است. ریشه اصلی آن کاشتن و یا بذر افشاندن است. تمدن را با بربریت در تقابل یافته‌اند که آن نیز یک پدیده اجتماعی و لازمه زندگی اجتماعی است. اما در ارتباط با «فرهنگ» چنین تقابلی وجود ندارد. از سویی، رشد ذهن و تفکر را در آدمی به مثابه بذر افشانی در خاک دانسته‌اند. هدف و منظور غایی فراهم آوردن امکانات رشد و گسترش ذهن در یک بستر آرام فرهنگی بوده است.

در قرنهای هیجدهم و نوزدهم مفهوم تازه‌ای از «فرهنگ» پدید آمد هرچند، در ابتدا تفاوت عمده‌ای بین این تعریف و تعاریف پیشین نبود. معنی اولیه آن یک فرآیند اجتماعی بود در حالی که معنی ثانوی آن بیشتر به یک شرط اجتماعی سمت و سوی داشت.

به طور کلی می‌توان گفت که مفهوم فرهنگ را می‌توان در چهار تعریف خلاصه کرد:

الف - حالتی از ذهن و یا عادت ذهن که با تصور کمال انسانی مرتبط است.

ب - حالتی عام از تفکر و تعقل که به بسط کلی مقوله‌های اخلاقی در جامعه می‌انجامد.

ج - مجموعه کاملی از هنر و امور عقلی و تفکری.

د - شیوه کلی زندگی هم از منظر مقوله‌های مادی و هم عقلی و یا روانی.

در دو زمینه مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی، از «فرهنگ» مفاهیم متفاوتی عرضه گردیده که گاه در تعارض هستند و گاه نیز هم پوشی دارند. گاه در قالب یک مفهوم اجتماعی تعبیر شده و گاه به عنوان برجستگی بر ارزش‌های مطلق اجتماعی، هنری و عقلی بکار آمده است.

حال اگر مفهوم فرهنگ را برگرفته از مفاهیم چهارگانه فوق بدانیم و قبول کنیم که انسان در این چرخه جایگاه خاص خود را دارد و مجبور است با تأثیرپذیری از فرهنگ عام و غالب، خود را در روند فکری و عقلی جامعه قرار دهد و از آن تبعیت کند، تفاهم و ایجاد مرادفه کلامی نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا می‌کند. این امر تحقق نمی‌پذیرد مگر بین افراد یک جامعه که مشترکات فرهنگی فراوانی دارند نوعی درک و تفاهم متقابل بوجود آید. اینجاست که زبان در خدمت فرد و جامعه قرار می‌گیرد تا این امر مهم و حیاتی - اجتماعی تحقق یابد.

اجازه بدهید مثالی را شاهد بیاوریم. فرض کنید شخصی سهواً پای فرد دیگری را لگد می‌کند و بلافاصله با توجه به فرهنگ و آداب اجتماعی مرتبط با آن سعی می‌کند این بی‌توجهی را جبران کند. بدین ترتیب، با بیان

عباراتی همچون «پوزش می‌خواهم!» و یا «مرا ببخشید» سعی می‌کند همبستگی اجتماعی خود را نشان دهد. لگد کننده قصد ندارد چیزی در ارتباط با جهان بیرونی خود بیان نماید بلکه هدف او این است که مکنونات قلبی خود را از طریق بکارگیری زبان به لگدشده منتقل سازد. نقش زبان در اینجا نقش انتقال دهنده مفاهیم و معانی نیست بلکه نشان‌دهنده حالتی است از یک وضعیت خاص اجتماعی و اجرای عملیاتی که هم لگدکننده و هم لگدشده به عنوان دو عضو فعال یک جامعه فرهنگی بر سر آن به توافق رسیده‌اند.

در این مورد، شاید به نظر برسد که برای یک کار سهوی عذرخواهی لازم نیست، با وجود این اخلاق اجتماعی که متأثر از فرهنگ یک جامعه است نقش زبان را می‌طلبد و زبان نیز در این مقطع فعالانه ایفای نقش می‌کند. البته فرهنگ‌های متفاوت بازتاب‌های زبانی متفاوتی را نیز به دنبال خواهند داشت. به نظر می‌رسد که زبان و فرهنگ دو روی یک سکه‌اند.

□ چنان که می‌دانید مطلب مهم همه فلسفه‌های معاصر، زبان است. چرا زبان این اندازه اهمیت پیدا کرده است؟

■ دکتر لطف‌الله یارمحمدی: پاسخ تخصصی به این سوال را جناب آقای دکتر داوری باید بدهند. ولی بنده هم بر سبیل اطلاعات عمومی نکاتی را به اجمال عرض می‌کنم. اگر موضوع فلسفه (حداقل آنطور که قدما گفته‌اند) هویت و وجودی پدیده‌ها باشد، هویت و وجودی زبان نیز طبعاً مانند دیگر پدیده‌ها در حوزه بررسی فلسفه قرار می‌گیرد. اما همیشه در طول تاریخ (و به خصوص در دوران معاصر) زبان برای فلاسفه اهمیت ویژه‌ای داشته است. می‌دانیم که بررسی راه و رسم تفکر و خود فکر و عقل نیز در حوزه بررسی فلسفه قرار دارد. از طرفی انسان به حیوان ناطق تعبیر شده است. نطق که همان برگردان لوگوس<sup>۵</sup> است مانند سکه دوروی داشته است و دارد. در یک روی آن خرد و عقل و در روی دیگر بیان و سخن قرار دارد. تعبیرات نطق باطن و نطق ظاهر نیز از همینجا سرچشمه می‌گیرد. دست‌یابی به قواعد فکر و عقل که درونی است بس مشکل است. پس شاید بتوان از بررسی قواعد سخن (نطق ظاهر) به قواعد فکر و عقل (نطق باطن) پی برد. لذا طبیعی است که فلاسفه علاقه‌مند به بررسی قواعد سخن و یا زبان بشوند. در طول تاریخ، فلسفه و عرفان و حکمت‌های الهی تحت تأثیر این نکته ظریف بوده‌اند. در آغاز کتاب اول انجیل یوحنا می‌خوانیم در ابتدا کلمه بود، کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. کلمه



تطوری است از همان لوگوس که سخن، خرد، عقل و نهایتاً عقل کل را افادت می‌کند.

این پیوند ناگسستنی بین تفکر و زبان همیشه مورد توجه فلاسفه بوده است. در طول تاریخ مباحث داغی پیرامون اینکه تا چه حد ساخت زبان نمایانگر ساخت فکر است جریان داشته است. به اعتقاد «فرگه» جهان اندیشه در جهان جملات، اصطلاحات، واژه‌ها و نشانه‌ها انعکاس می‌یابد. به نظر ویتگنشتاین زبان در حکم مجموعه جملات به اندیشه جامه‌ای مبدل می‌پوشاند و آن هم به این شکل که از ظاهر این پوشش نمی‌توان به قالب فکری دست یافت که چنین جامه‌ای را به تن کرده است. لذا فلسفه عبارت است از عمل باز نمودن معنایی که یک گزاره در بردارد. می‌دانیم که کارناپ جملات را به سه قسمت تقسیم می‌کند: ۱- جمله‌های موضوع دار، ۲- جمله‌های موضوعی نما، ۳- جمله‌های صرفاً نحوی. توضیح این انواع، ارتباط زیادی به سؤال ما ندارد. ولی نکته مهم این است که به نظر کارناپ جمله‌های موضوعی نما مختص فلسفه می‌باشند. با این توضیحات مختصر روشن شد که چرا فیلسوفان معاصر به خصوص اصحاب فلسفه تحلیلی، پوزیتیویست‌های منطقی و فلاسفه زبان روزمره اینقدر به زبان اهمیت می‌دهند.

■ دکتر کورش صفوی: تا آنجا که سواد من قد می‌دهد، اندیشیدن درباره‌ی زبان همیشه برای فلاسفه مهم بوده است. از رساله‌های کراتیلوس، سوفیست و لائس افلاطون گرفته تا به امروز، بنده که فیلسوفی را نمی‌شناسم که به نوعی به زبان توجه نکرده باشد. حال ممکن است، توجه به این پدیده‌ی عجیب برای فیلسوفی بیشتر مطرح بوده و

دکتر یارمحمدی:

**به نظر ویتگنشتاین زبان در حکم مجموعه جملات به اندیشه جامه‌ای مبدل می‌پوشاند و آن هم به این شکل که از ظاهر این پوشش نمی‌توان به قالب فکری دست یافت که چنین جامه‌ای را به تن کرده است**

برای فیلسوف دیگری کمتر. مثلاً آن اندازه که «زبان» عربی ویتگنشتاین یا هومبلت مهم بوده، برای فرضاً اسپینوزا اهمیت نداشته.

ولی باز گردیم به همان سؤال اصلی که چرا «زبان» تا این اندازه اهمیت یافته است؟ شما خود بهتر از هر کسی می‌دانید که یکی از مهم‌ترین پرسش‌های مطرح در فلسفه، این است که انسان چگونه می‌اندیشد؟ یافتن پاسخ به چنین پرسشی، فلاسفه را بر سر دوراهی مهمی قرار می‌دهد که «آیا اندیشه‌ی آدمی مبتنی بر زبان اوست» یا «آیا نحوه‌ی اندیشیدن آدمی است که زبان او را می‌سازد؟»

مسئله این است که فیلسوف زبان برای یافتن پاسخ، باید از صورت مسئله کمک بگیرد؛ یعنی برای حل این مسئله باید بیاندیشد و به هنگام اندیشیدن از «زبان» بهره بگیرد. به عبارت ساده‌تر، برای حل مسئله دایماً باید صورت مسئله را بخواند و در دور تسلسل باقی بماند. به همین دلیل است که در فلسفه معاصر، بحث درباره‌ی زبان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است، زیرا این مسئله آن چنان پیچیده است که هیچ فیلسوفی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.

■ دکتر نیلی‌پور: اهمیت زبان برای فلسفه از دو جهت است. یکی نقش ابزاری آن است، و دیگری نقش مفهومی نظام زبان است. زبان دستگامی مفهومی و معرفت‌شناختی است و فلسفه هم علمی مفهومی است. فلسفه در خصوص شناخت و معرفت انسان پرس و جو می‌کند و زبان اساس و شکل دهنده معرفت بشری است. به بیان دیگر، زبان رابطه انسان و دنیای خارج و در عین حال عامل شناخت متعالی آدمی به حساب می‌آید.

گرچه علاقه فیلسوف و زبان‌شناس نسبت به زبان از بعضی جهات مشترک است، ولی جهت حرکت و علاقه فیلسوف و زبان‌شناس نسبت به زبان متفاوت است. علاقه زبان‌شناس نسبت به زبان مبتنی بر امور واقع و تجربی است، در حالی که علاقه فیلسوف عمدتاً کلی و نظری است. در هر حال، چون زبان برای انسان یک ابزار دلالتی و تعقلی است، برای فیلسوف عمدتاً نقش ابزاری دارد، در حالی که برای زبان‌شناس عامل و حقیقت بررسی است.

شاید بیشترین اهمیت زبان برای فیلسوف و زبان‌شناس جنبه معرفتی آن باشد. جهان آنطور تقسیم می‌شود که ما تقسیمش می‌کنیم و در این تقسیم‌بندی و مقوله‌بندی وسیله عمده ما «زبان» است. در واقع یک پرسش مشترک بسیار مهم فلسفه و بعضی از مکاتب زبان‌شناسی این است که: ذهن ما چگونه جهان را تقسیم و مقوله‌بندی می‌کند؟

یک وجه مشترک زبان‌شناسی جدید و فلسفه و در



دکتر دبیر مقدم:

**زبان، با قلمروهایی همچون اندیشه و روابط اجتماعی، مانوس و مرتبط است**

**در گذشته و حال مکتبی در زبان‌شناسی نمی‌توان یافت که متأثر از آراء مکتبی فلسفی نباشد.**

عین حال وجه افتراق آن این است که در نظریه‌های جدید زبان‌شناسی به ویژه در نظریه چامسکی گفته می‌شود که «زبان» انسان را باید از سه بُعد فلسفی، زبانی (ساختاری) و زیست‌شناختی به آن نگاه کرد.

■ دکتر میرعمادی: در پاسخ این سؤال باید عرض کنم که زبان وسیله‌ای است برای ایجاد ارتباط بین لفظ و معنی. با این تعبیر، انسان سعی می‌کند معنی را - با تمامی انتزاعی بودن آن - در قالب الفاظ ارایه دهد و از این طریق ادای مقصود نماید. اما وقتی به اصل معنی می‌پردازیم و به عبارتی می‌خواهیم بدانیم که معنی واقعی، معنی چیست مستوجه می‌شویم که معنی فقط در قالب روابط بین مدلول‌های ذهنی و مصادیق آنها در جهان برون تعریف پذیر است. بدین معنی که آدمی در دنیای تخیلی که خود بر اساس واقعیت صرف بنیاد نهاده است گاهی واقع گرایانه می‌اندیشد و در دنیای تخیلی از پیش ساخته خود بسین دال و مدلول و مصادیق آنها پل ارتباطی برقرار می‌سازد. این دنیای به اصطلاح واقعی که فرد برای خود تصور داشته است یک دنیای واقعی نیست اما اگر بخواهیم تصویر یا نمودی واقعی‌تر از یک واقعیت مطلق ارایه دهیم لاجرم باید به سراغ فلسفه برویم. زبان و فلسفه درهم آمیخته‌اند و درک واقعیت به مفهوم مطلق آن - البته اگر میسر باشد - کار فلسفه است اما بیان آن واقعیت - هر چه که هست - کار زبان است.

بدین ترتیب، برای توصیف متافیزیک یا ماوراءالطبیعه باید از زبان استفاده کنیم. بیان واقعیت‌های محض همچون: هر جسمی در جهان واقعیت باید حجمی

از آب داشته باشد، کار چندان مشکلی نیست اما بدون توسل به زبان چگونه می‌توان بیان داشت که مثلاً اشیاء از ویژگی‌ها و خصوصیات برخوردارند. کارناپ (Carnap) در کتاب خود با عنوان «نحو منطقی زبان» می‌گوید که متافیزیک توصیفی با زبانی که ما از طریق آن ادای مقصود می‌کنیم مرتبط است.

این نظریه که از ویژگی‌های فلسفه توجه به زبان است تنها در قرن بیستم مطرح بوده و در بریتانیا نضج گرفته است. تأثیر ویتگنشتاین (Wittgenstein) را هم در این ارتباط نمی‌توان نادیده گرفت. کارناپ معتقد است که فلسفه به سوی زبان علم تمایل دارد اما فلاسفه بریتانیایی سر و کار فلسفه را با زبان عام و روزمره می‌دانند. فلاسفه بریتانیایی بر این نظر خود اصرار داشته‌اند که فلسفه هم بر دین، هم بر اخلاقیات و هم بر معرفت عام نظر دارد هر چند از تأمل و تعمق در علم نیز غافل نمی‌ماند. این نکته را نیز باید تذکر دهیم که هدف اصلی فلسفه زبان نیست اما زبان در خدمت فلسفه است. فلسفه به ماهیت انسان می‌اندیشد. در قرن نوزدهم، علوم اخلاقی به تدریج از حوزه عملکردی فلسفه خارج شد و به جرگه روان‌شناسی پیوست و متعاقب آن منطقی که جزء لاینفک فلسفه بود به زیر شاخه ریاضیات برده شد. شاید تصور عام بر این بود که نقش فلسفه نیز به پایان رسیده است. با وجود این، زبان به عنوان ابزاری مطمئن در خدمت انسان همچنان خود را در قلمرو فلسفه محصور یافته است. پس طبیعی است اگر فیلسوفان متأخر زبان را به عنوان یک وسیله مطمئن مورد تدقیق و مذاقه قرار می‌دهند. فیلسوف با تأمل در زبان سعی می‌کند پاسخی بر تأملات خود بیابد.

□ زبان‌شناسی در ابتدای پیدایش به فلسفه بسیار نزدیک بود و اکنون دوباره زبان‌شناسان مانند دانشمندان بعضی دیگر از رشته‌های علوم انسانی توجه بیشتری به فلسفه دارند. اولاً آیا این تفسیر را می‌پذیرید و ثانیاً اگر می‌پذیرید و ثانیاً اگر می‌پذیرید چگونه آن را توجیه و تفسیر می‌کنید؟

■ دکتر دبیر مقدم: در گذشته و حال مکتبی در زبان‌شناسی نمی‌توان یافت که متأثر از آراء مکتبی فلسفی نباشد. این موضوع به هیچ وجه شگفت‌انگیز نیست زیرا زبان و قوه نطق همیشه و همواره به دلایل مختلف دارای اهمیت ویژه‌ای برای مطالعه طبیعت انسان بوده است. زیرا زبان موهبتی و بسزوه همه انسان‌ها است، مگر در آسیب‌دیدگی‌های مغزی بسیار شدید.

دیگر اینکه، زبان با قلمروهایی همچون اندیشه و روابط اجتماعی مانوس و مرتبط است و آخر اینکه زبان

دکتر دبیر مقدم:

## زبان، نسبت به دیگر قلمروهای ذهن (همچون خلاقیت هنری) بیشتر قابل دسترسی و مطالعه است

■ دکتر کورش صفوی: اجازه دهید نظرم را در این مورد خیلی ساده مطرح کنم. به اعتقاد بنده، فلسفه مادر علم است. فلسفه پیش می‌تازد و مسیری را طی می‌کند که قرار است علم در آن مسیر پیش برود. به عبارت ساده‌تر، فلسفه در تاریکی‌ها قدم می‌نهد و پس از آن که علم به آن نقطه رسید، جا را برای کودکش خالی می‌کند و در مسیر تاریک دیگری به پیش می‌رود.

اجازه دهید در این مورد نمونه‌ای بیاورم. مسأله «مرغ» و «تخم مرغ» را به خاطر بیاورید. تا زمانی که به لحاظ علمی، هنوز ثابت نشده بود که تخم مرغ یک سلول است، می‌توانستیم بنشینیم و بحث کنیم که مرغ اول آمده یا تخم مرغ. ولی امروز دیگر این نکته، مسأله فیلسوف نیست، زیرا علم به آن نقطه راه یافته است. تفکر فلسفی در فضایی پیش می‌رود که علم را یارای دستیابی به آن نیست.

اگر این حرف را بپذیرید، باید مدعی شویم که وقتی «زبان‌شناسی» را علم بدانیم، نمی‌توانیم تفکر زبان‌شناختی را مستقل از اندیشه فلسفی در نظر بگیریم.

■ دکتر یارمحمدی: این نکته که زبان‌شناسی در ابتدای پیدایش به فلسفه بسیار نزدیک بود و اکنون دوباره زبان‌شناسان به فلسفه توجه بیشتری دارند کاملاً درست است، با تأکید بر اینکه زبان‌شناسان در طول تاریخ هیچگاه از فلسفه چنان دور نبوده‌اند. خوانده‌ایم و گفته‌اند که فلسفه مادر همه علوم است و زبان‌شناسی نیز از این قاعده مستثنی نیست. بخشی از پاسخ سؤال ۲ را می‌توان در اینجا تکرار کرد. از این رو در نزدیکی زبان‌شناسی با فلسفه در آغاز پیدایش جای حرفی باقی نمی‌ماند. اما در دوره معاصر زبان‌شناسان به خصوص در زمینه‌های معناشناسی و منظورشناسی از مطالعات فلسفی بهره‌فروانی بوده‌اند. البته به فلاسفه بهره‌نیز رسانده‌اند. بررسی معنا از جهت ارتباط تنگاتنگی که با اندیشه و تفکر دارد همواره مورد عنایت هر دو رشته زبان‌شناسی و فلسفه بوده است و می‌باشد. منطقی نیز که به تعبیری قواعد تفکر مطلوب را بررسی می‌کند و اصالتاً در حوزه فلسفه قرار دارد با معناشناسی قرابت نزدیک دارد.

معناشناسی شرایط صدق نیز مورد توجه زبان‌شناسان بوده است. از این رو زبان‌شناسان در بررسی معنا خود را از فلاسفه بی‌نیاز نمی‌بینند. مثلاً هم اکنون مکتب فلسفی مانتیگیو در معناشناسی مورد استفاده رایج زبان‌شناسان قرار گرفته است. تأثیرگذاری فلسفه در زبان‌شناسی در روزگار ما به طور بارزی در منظورشناسی<sup>۶</sup> مشهود است. فیلسوفان آکسفورد چون برتراند راسل در آغاز قرن بیستم بر این عقیده بودند که زبان روزمره ما ناقص و پر از ابهام و

نسبت به دیگر قلمروهای ذهن (همچون خلاقیت هنری) بیشتر قابل دسترسی و مطالعه است. در طول تاریخ زبان‌شناسی و مطالعه زبان این که رابطه بین صورت (زبانی) و معنا رابطه‌ای است «طبیعی» و یا «قراردادی» پرسشی است که بارها مطرح شده است و در کراتیلس افلاطون نیز مورد بحث است و اساساً دارای خاستگاهی فلسفی درباره «طبیعت» و «قرارداد» می‌باشد. همچنین اینکه زبان و مشخصاً فرآیندهای موجود در آن قاعده‌مندند یا اینکه قاعده‌مندند اما دارای بی‌قاعدگی‌های فراوان نیز می‌باشند که در خور مطالعه است قدمتی کهن دارد و مثلاً ارسطو قاعده‌مندی را تعامیل غالب در زبان دانسته است. در آغاز قرن بیستم فردینان دوسوسور زبان‌شناسی نوین را پایه‌گذاری کرد و ساختگرایی را در زبان‌شناسی پدید آورد. وی متأثر از فلسفه کل‌گرایی (Holism) بود. بر اساس این فلسفه ارزش هر عنصر زبانی در نظام زبان رقم می‌خورد و نه به صورت منفرد و منفک از آن نظام. جلوه‌های از ساختگرایی در امریکا تجربه‌گرایی (Empiricism) و ضد ذهن‌گرایی (Anti-mentalism) را مبنای فلسفی مطالعات زبانی قرار داده بود. این وضعیت تا نیمه قرن بیستم ادامه یافت. در نیمه دوم و نیز در آستانه قرن بیست و یکم تفکر عقل‌گرایی (Rationalism) دکارتی، مکتب فلسفی بسیار تأثیرگذار در زبان‌شناسی است و نظریه دستور زایشی که نوام چامسکی پدید آورنده آن است نشأت گرفته از این مکتب فلسفی است. عقل‌گرایی دکارتی بر این باور استوار است که برخی از ویژگی‌های زبان و بخشی از دانش زبانی ذاتی و فطری است که کودک با خود به این جهان می‌آورد و بخش دیگری از دانش زبانی در محیط و پس از تولد آموخته می‌شود.





دکتر دبیر مقدم

## برخی از ویژگی‌های زبان، ذاتی و فطری است و برخی دیگر در محیط و پس از تولد آموخته می‌شود

می‌گذرد متفاوت است. حال اگر فیلسوف بتواند واقعیت محض را بیابد و از آن درکی داشته باشد، آنگاه حدس زدن و تصویری اندیشیدن شایسته او نیست. فلسفه به روابط بین موجودیت‌های لایتغیر و جاودانه می‌اندیشد و این مقوله‌ها را بنیادی و قابل درک و فهم می‌داند. فلسفه بین علم یقینی و باورهای بی‌پایه تمایز قایل می‌شود. در واقع، فیلسوف به دنبال کشف ماهیت واقعیت است و قصد او حصول یقین است. هدف فلسفه درک این مفهوم است که هر چیز برای چه بوجود آمده است. برای آنکه به ماهیت انسان پی ببریم باید بدانیم که به دنبال چه اهدافی است و طبیعت و ذات او به چه سمت و سویی گرایش دارد. پس وقتی هدف درک و فهم ماهیت انسان باشد و از قبل آن شناخت جامعه‌ای که انسان در آن زندگی می‌کند حاصل گردد، چاره‌ای نیست جز اینکه به فلسفه روی آوریم.

در قرن نوزدهم، فیلسوفانی چون رادلف هرمن لوترز (Rudolf Hermann) و جیمز وارد (James Ward) کوشیدند تا با پیش کشیدن بحث پیرامون ارزش‌ها، به واقع نظریه‌های افلاطون را مجدداً مطرح سازند. علم با ما از چگونگی جهان سخن می‌گوید و قواعد عملکردی آن را مطرح می‌سازد اما فلسفه به ما می‌گوید که زندگی چیست و طبیعت کدام است و بر هر کدام چه معنایی مترتب است. فلسفه جهانی‌ها را هدف قرار می‌دهد. در فلسفه نوین، تلاش‌های بسیاری مبذول شده است تا ماهیت گزاره‌های پیشینی (a Priori propositions) در قالب ویژگی‌های زبان و یا نشانه‌گذاری‌هایی که در آنها این گزاره‌ها بیان می‌شوند توجیه شوند. گزاره‌های مورد نظر بدیهیات غیر قابل تغییر و در واقع اصول لایتغیر هستند. گزاره‌های ریاضی و یا منطقی همچون  $2+2=4$  و یا «اگر در نیم روز ابری در آسمان نباشد پس خورشید می‌درخشد» از

عدم صراحت است و فلاسفه باید این زبان روزمره را اصلاح کنند، ابهامات آن را برطرف نمایند و زبانی پاکیزه که مناسب فلسفیدن باشد بسازند. اما فیلسوفانی چون آستین، سرل و گرایس چنین عنوان کردند که همین زبان روزمره از دقت لازم برخوردار است و ما می‌توانیم همانند زبان منطقی با دقت در قالب اصولی مشخص (مانند راهکارهای گرایس) با آن صغری و کبری بچینیم و نتیجه مطلوب بگیریم. این فیلسوفان اصولی را کشف و وضع کردند و منظورشناسی جدید را پی افکندند. در حقیقت با قاطعیت می‌توان گفت که زبان‌شناسان، منظورشناسی جدید را در آغاز یکسره از فلاسفه گرفتند. همین مسئله موجب توجه خاص زبان‌شناسان به فلسفه شده است.

■ دکتر میرعمادی: برای پاسخ به این سؤال باید اهداف فلسفه و زبان‌شناسی را با یکدیگر مقایسه کنیم و از حاصل آنها به یک نتیجه‌گیری برسیم. فلسفه را به «عشق خرد» و یا به عبارتی کشف و یا تمایل به کشف الشهود تعریف کرده‌اند. پس فلسفه را در درجه اول به معنی عشق و میل به پیگیری و دیگر ارضاء حس کنجکاوی بکار برده‌اند. هدف فلسفه رسیدن به واقعیت و روح و جان تفکر است.

از دیدگاه افلاطون، اولین ویژگی تفکر فلسفی این است که بتواند از بحث انتقادی موفق بیرون آید. فلسفه به نقل از افلاطون دارای ویژگی دیالکتیک است. فلسفه فرآیند نقد نظرات است. حتی ریاضیات نیز از این نقد بی‌نصیب نمانده است. فلسفه برترین شکل تحقیق و تفحص است زیرا با هیچ پیش فرضی همراه نیست. فیلسوف سعی می‌کند خود را به واقعیت حقیقی نزدیک کند که از آنچه در جهان واقع و در حال تغییر پیرامون ما

مقوله‌های پیشینی به حساب می‌آیند. اما این گزاره‌ها همیشه صریح و قابل درک نیستند. سؤال این است که چگونه می‌توان ارزش گزاره‌ها را مشخص کرد؟ شاید بتوان گفت از طریق قیاس با سایر گزاره‌ها. به هر حال اگر بتوان پیشینی بودن یک گزاره را تأیید کرد صدق آن الزامی و مسجل است.

هدف اصلی زبان‌شناسی و نظریه‌های وابسته به آن کشف پیشینی‌های زبان و دانش پیشینی است با این امید که بتواند بر اساس یافته‌ها، تصویری واقع‌گرایانه از تفکر منطقی به دست دهد. تلاش زبان‌شناسان امروز این است که نشان دهند مقوله‌های پیشینی زبان‌شناختی حاصل عقل، تفکر، توانش زبانی و به طور کلی غیرتجربی هستند. بحث اخیر زبان‌شناسان در مورد صورت منطقی زبان که حاصل حرکت آلفا بر ساختارهای مقوله‌های زبان‌شناختی است از همین تصور ناشی می‌شود. تقریباً تمامی نظریه‌های نوین زبان‌شناسی بر پیشینی بودن مقوله‌های زبان‌شناختی تأکید و اصرار دارند. اگر ماهیت یک گزاره را به شکلی تصور کنیم که صدق آن از طریق ارجاع به کلمات و کاربرد نشانه‌ها به صورتی که در بیان ظاهر می‌شوند قابل تأیید باشد اما نیازی به تجربه نباشد، باید بپذیریم که این گزاره‌های منطقی - زبانی گزاره‌های پیشینی هستند.

تصور اینجانب این است که وحدت اهداف فلسفه و زبان‌شناسی و همسویی آنها نقطه مشترک تعامل آن دو علم است. زبان‌شناس می‌خواهد از زبان که خود تجلی اندیشه است تصویری واقعی به نام «دستور» ارائه دهد و فیلسوف می‌خواهد که ماهیت تفکر را روشن سازد. پس کار این می‌تواند مقدمه کار آن باشد و حاصل تأمل فیلسوف می‌تواند زیربنای مناسبی برای نظریات زبان‌شناختی باشد. به نظر اینجانب نه تنها فلسفه با زبان‌شناسی الفت دیرینه دارد، بلکه هیچ علمی به ویژه علوم انسانی بدون زیربنای فلسفی هیچ نیست.

دکتر میرعمادی:

تقریباً تمامی نظریه‌های نوین

زبان‌شناسی بر پیشینی بودن مقوله‌های

زبان‌شناختی تأکید و اصرار دارند

□ شرایط قوت و غنای یک زبان چیست و آیا زبانها در طی تاریخ خود از نقص به کمال و از قوت به ضعف سیر می‌کنند؟

■ دکتر نیلی‌پور: همانطور که یادآور شدیم «زبان» انسان یک پدیده مهم ارزشی است و به همین سبب در قوت و غنای فرهنگ هر جامعه هم می‌تواند نقش بسیار مهمی داشته باشد.

با توجه به اینکه انسان برای زبان نقش‌های متفاوتی را قابل شده است، بستگی به کارکردهای متفاوتی که در جامعه یا فرد به زبان واگذار می‌شود، می‌توان تجلی غنا و یا ضعف فرهنگی را در بازتاب این نقش‌ها مشاهده کرد.

به طور فهرست گونه می‌توان نقش‌های زیر را برای زبان بیان کرد: بیان نیازهای اولیه و حالت‌های عاطفی اولیه، نقش معرفتی و تجربی در یادگیری‌های پیشرفته، نقش آگاه‌سازی اجتماعی و اطلاع‌رسانی، نقش استدلالی و اندیشمندی با تفکر انتزاعی پیشرفته، نقش هنری. هر چه توانایی‌های نقش‌پذیری فردی و اجتماعی زبان بیشتر و گسترده‌تر باشد قوت و غنای آن بیشتر است و چنانچه محدود به بیان نیازهای اولیه باشد به سمت ضعف سیر می‌کند. پس بخشی از پاسخ به بخش نخست پرسش در زمینه شرایط قوت زبان، توانایی نقش‌پذیری آن است.

از نظر مفهومی یکی از شرایط قوت زبان گسترده‌گی واژگان و غنای معنایی واژگان زبان است. جلوه بیرونی رشد و غنای فرهنگی در زبان تنوع واژگانی است، ولی صرف وجود حضور واژه‌ها دلیلی بر وجود شعور متعالی گویندگان آن نیست. غنای واژگانی در اصل به محتوای واژه‌ها بستگی زیاد دارد. واژه‌ها ممکن است به صورت پوسته یا قالبی تهی در زبان حضور داشته باشند، بدون اینکه در حوزه شعور فردی یا اجتماعی نقش مؤثر داشته و یا نقوذ کرده باشد.

از منظر بیرونی هر چه زبان شعارگونه و کم محتوا و از نظر ساختاری تکراری و گسیخته باشد نشانه ضعف آن، و هر چه دارای انسجام و شفافیت معنایی و ساختاری و قدرت استدلالی و تعقلی باشد، نشانه قدرت و کمال آن است. این نشانه‌ها را در بررسی متون در طول تاریخ اجتماعی یک ملت می‌توان دید. یک نمونه ضعف خصوصیت‌های زبانی پاره‌ای از متون دوره قاجار است.

■ دکتر کورش صفوی: از دیدگاه زبان‌شناسی بحث درباره قوت و غنای یک زبان مطرح نیست؛ یعنی هیچ زبانی نیست که در کاربرد خود ضعیف و ناتوان باشد. بنابراین بنده در این مورد نمی‌توانم اظهار نظر کنم.

■ دکتر یارمحمدی: به طور کلی زبان‌شناسان به کار بردن



دکتر نیلی پور:

## از نظر مفهومی یکی از شرایط قوت زبان گستردگی واژگان و غنای معنایی واژگان زبان است

طور مطرح کنیم. آیا گستره کاربرد زبان فارسی نسبت به انگلیسی (یا عربی و یا اردو) وسیع تر است یا محدودتر؟ آن وقت می توان گفت گسترش کاربردهای زبان مستلزم گسترش حوزه های فکری اهل زبان است. حتی گویش های باگوشور محدود هم برای خود کارکردهایی دارند. وقتی در وسط جمع دو نفر به گویش محلی (یا زبان قومی) صحبت می کنند، یک کارکرد آن این است که می خواهند صمیمیت، نزدیکی و وحدت بین خود را نشان دهند. البته قبلاً گفته شد و باز هم تأکید می شود که از طریق کاربرد مطلوب زبان می توان به افکار و رفتار (یعنی فرهنگ) اهل زبان و یا جامعه شکل داد. وظیفه تبلیغات هم همین است. تبلیغات ممکن است با نیت خیر باشد و ممکن است با نیت شر. حالا اگر مثلاً عقلای ما فکر می کنند که ایجاد جامعه مدنی مطلوب است و ابعاد آن نیز مشخص شده است، پس ما باید رفته رفته به سوی فراگیری رفتاری مناسب جامعه مدنی گام برداریم. طبعاً زیان شناسان باید گریسکاری را شروع کنند و در پرورش زبانی مناسب آن رفتارها بکوشند. این همان برنامه ریزی زبانی است که به زعم من باید یکی از وظایف اصلی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به شمار آید که ظاهراً هنوز به آن توجه لازم معطوف نشده است. البته این کار کاری بسیار ظریف، فنی و تخصصی است.

■ دکتر دبیرمقدم: همه زبان های جهان برخوردار از خلاقیت و زیبایی هستند. نظام هر زبانی امکان پدید آوردن بی نهایت جمله و واژه را دارد. از این رو می گویم همه زبان ها نامتناهی هستند. اما به صورت بالفعل زبان ها

صفات قوت، غنا، نقص، کمال و ضعف را در مورد زبان وارد نمی دانند. طرح سؤال را هم به این ترتیب درست نمی بینم. باید این صفات تعریف شوند. قوت و ضعف یعنی چه؟ البته می توان گفت که مثلاً گستره کاربرد زبان انگلیسی در زمینه های مختلف گسترده تر از زبان فارسی است. یا اینکه زبان فارسی در بعضی زمینه ها کاربرد دارد که زبان انگلیسی ندارد. اگر اهل زبان در زمینه ای از معرفت قوت و غنا داشته باشند زبان آنها هم قوت و غنای لازم را برای بیان آن معرفت پیدا خواهد کرد. (البته در اینجا بنا را بر آن می گذاریم که می دانیم قوت و غنا یعنی چه). از آنجا که فرهنگ عرفانی ما در زمانهای گذشته پیشرفت کرد و غنی شد، زبان فارسی هم برای ادای مفاهیم مربوط قوت لازم را بدست آورد و اکنون می توان عرفان را با تمام ظرافتش بیان کرد که چنین چیزی با زبان انگلیسی ممکن نیست. کامپیوتر را ما نساخته ایم، فرهنگ آن را هم نداشته ایم. اکنون که با فرهنگ جدیدی برخورد کرده ایم در بیان آن در آغاز مشکل داریم. وقتی مجبور شدیم آن را بشناسیم و بکار گیریم و نیاز به وجود آمد، زبان فارسی رفته رفته کاربرد را به حوزه کامپیوتر گسترش خواهد داد. این مائیم که ضعف داریم نه زبان فارسی. البته در اینجا بیش از هر کس خود متخصصان کامپیوتر هستند که باید آن را خوب بفهمند و معلومات لازم را کسب کنند و اگر با زبان فارسی انس داشته باشند می توانند مفاهیم جدید را به بیان آورند. البته و صد البته در اینجا زیان شناسان نیز می توانند کمک کنند. بطوریکه هالیدی می گوید زیان شناسان می توانند چرخهای ماشین پیشرفت را گریسکاری کنند. بنابراین شاید بهتر باشد سؤال را این

دکتر میرعمادی:

**از یک نظر می‌توانیم بگوییم که هر زبانی ممکن است به لحاظ کثرت استعمال آن در یک برهه از زمان، از کارآمدی بیشتری برخوردار شود، آن هم نه به خاطر قدرت فی‌ذات بلکه به علت کثرت بکارگیری آنها توسط انسانها**

تفاوت‌های بارزی را نشان می‌دهند. این تفاوت به ویژه در تعداد واژه‌های یک زبان و به بیان رساتر در حجم فرهنگ لغت آنها کاملاً مشهود است و اینجاست که مسئله قوت و ضعف یک زبان مطرح می‌شود. به باور من هرگاه زبانی برای اهداف گسترده و متنوع بکار برده شود آن زبان غنا می‌یابد. یعنی نظام واژه‌سازی آن بکار می‌افتد و توان بالقوه واژه‌سازی آن عملاً بکار گرفته می‌شود. پویایی زبان وقتی محقق می‌گردد که ما زبانمان را برای انتقال مفاهیم فلسفی، ریاضی، زیست‌شناسی، ادبی، کشاورزی، پزشکی، فیزیک، زبان‌شناسی، حقوقی، سیاسی، شیمی، نجوم، اقتصادی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، رایانه، ارتباطات، حسابداری، زمین‌شناسی، مدیریت و امثال آن بکار بریم و در این صورت است که آن زبان غنا می‌یابد. هرگاه زبانی برای اهداف محدودی بکار برده شود آن وقت می‌بایست انتظار داشت که دچار ضعف شود. بنابراین ضعف یا قوت پدیده‌ای مربوط به در زبان نیست بلکه مربوط به کارکرد و به کارگیری آن است. سیاست‌گذاری برای غنای زبان وظیفه شناخته شده زبان‌شناسان و برنامه‌ریزان زبان است.

■ دکتر میرعمادی: برای ارائه جوابی قانع‌کننده به این سؤال، بدو باید واژه کمال را تعریف کنیم. مفهوم «کمال» به دو صورت عرضه شده است که تا حدی نیز همپوشی معنایی دارند. معنی اول آن «تمامیت»، «کلیت» و «کامل بودن» است. بدین معنی که چتری یا پدیده‌ای وقتی کامل است که فارغ از هر عیب و نقصی باشد. معنی دوم رسیدن به هدف است. به تعبیر ارسطویی، یک موجودیت وقتی به کمال رسیده است که به اهداف خود رسیده باشد. به عبارت دیگر، حالتی است که تمامی بالقوگی یک

موجودیت به صورت بالفعل درآمده باشد. اگر این دو معنی را در کنار هم قرار دهیم می‌توان چنین گفت که یک شیئی یا یک پدیده وقتی کامل و در حد کمال است که به ماهیت اصلی خود رسیده باشد و یا به هدفی که دنبال می‌کرده، دست یازیده باشد. مثلاً، از دیدگاه توماس آکیناس، چون خداوند وجود قائم به خود دارد، پس باید نامتناهی و در کمال مطلق باشد هم از نظر عقل و خرد، نیکی، قدرت و یا هر صفت نیک دیگری که در خور مقام ربوبیت اوست.

اگر ما به کمال مطلق، قابل‌باشیم، پس باید بپذیریم که اشیاء طبیعت نسبت به یکدیگر دارای کمال نسبی هستند. در اینجا به اصل چهارم توماس آکیناس می‌رسیم که می‌گوید همه اشیاء دارای نوعی درجه‌بندی هستند. برخی از اشیاء نسبت به سایر اشیاء بهترند. برخی واقعی‌تر و برخی کامل‌تر اما سایر اشیاء نسبت به دیگران دارای صفات ضعیف‌تری هستند. درک نسبت، مستلزم قیاس شیئی با یک کمال مطلق است. بدین ترتیب ما صحبت از یک جسم گرم و گرم‌تر و گرم‌تر می‌کنیم و تا آن حد پیش می‌رویم که به گرم‌ترین می‌رسیم. بدیهی است همین «گرم‌ترین» نیز نسبی است. البته هدف اصلی آکیناس یافتن «کمال محض» در وجود حضرت باری است.

وقتی صحبت از صفات ضعف و قدرت، غناء و فقر و نظایر آن به میان است، سؤال این است که ضعف مطلق کدام است و قدرت کامل کدام. نسبت به چی؟ اگر از بنده بپرسند که آیا شما قوی‌ترید یا فلان پهلوان قطعاً جواب خواهم داد که «پهلوان». اما وقتی این عبارت از جانب بنده صادر می‌شود منظور این است که یک پهلوان می‌تواند یک وزنه صد کیلویی را یک ضرب از زمین بردارد ولی من نمی‌توانم.

از یک نظر می‌توانیم بگوییم که همه زبان‌ها به لحاظ کثرت استعمال آن هم در یک برهه از زمان، از کارآمدی بیشتری برخوردارند آن هم نه به خاطر قدرت فی‌ذات بلکه به علت کثرت بکارگیری آنها توسط انسانها. اما همین زبان مقتدر اگر گویشور خود را به هر دلیل از دست بدهد و دیگر بکار نرود می‌گوییم مرگ آن فرا رسیده است. زبان پهلوی یکی از این نمونه‌هاست. وقتی یک زبان به اصطلاح قوی، آن هم نه به لحاظ قدرت یا ضعف خود زبان، بلکه به خاطر اینکه یک نیروی سیاسی و یا یک فرهنگ متعالی از آن حمایت و پشتیبانی می‌کند، بر زبان دیگری فائق می‌آید و کاربرد زیاد پیدا می‌کند آن وقت می‌گوییم که یک زبان قوی است و دیگری ضعیف. اما، در اصل، در شرایط مساوی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظایر آن) هیچ زبانی بر زبانی دیگر تفوق و یا مزیت ندارد. زبان فارسی همان قدر در جامعه خود از قدرت و غنا

برخوردار است که زبان انگلیسی در جامعه زبانی خود. تصور اینکه یک زبان در یک برهه از زمان فاقد توان است و در برهه‌ای دیگر توانمند به نظر معقول نمی‌رسد. شاید مثالی دیگر روشنگر این قضیه باشد. در زبان فارسی، ضمیر سوم شخص مفرد «او» هم برای مؤنث بکار می‌رود و هم برای مذکر در حالی که در زبان انگلیسی بین ضمیر سوم شخص مؤنث و مذکر تفاوت وجود دارد. آیا این امر به مفهوم این است که فارسی از انگلیسی ضعیف‌تر است؟ اگر برای مثال، در یک مقطع زمانی حیوانی به نام دایناسور وجود نداشته باشد و در هیچ زبانی کلمه‌ای برای یک موجود منقرض شده وجود نداشته باشد زبان یا زبان‌ها دچار نقص شده‌اند؟ اگر ایران بیابانی و خشک در عطف دیدار «برف» می‌سوزد و اسکیموهای ساکنن آلاسکا از زیارت برف آن هم به صورت مختلف می‌نالند و برای هر حالتی از برف واژه خاصی را بکار می‌برند، آیا وجود یک واژه در فارسی و تعدد آن در زبان اسکیموها نشان از ضعف زبان اول و قدرت زبان دوم دارد؟ اگر در دنیای غرب، مراحل عرفانی و سیر و سلوک عرفانی دارای اصطلاحات خاص زبانی نیست، آیا زبان آن مرز و بوم به ناتوانی مبتلا شده است؟ و اگر جوامع بدوی و یا قبایل دور از هیاهوی دنیای امروز خود را نیازمند تمدن پر درد سر نمی‌بینند و به تکنولوژی مدرن روی نمی‌آورند، عدم وجود واژه‌های مربوط به مفاهیم و ابزارهای را که هرگز به آنها نیازی نیست می‌توان از اسباب ضعف و ناتوانی زبانها به حساب آورد؟ قطعاً این چنین نیست.

حال سئوال دیگری را مطرح می‌کنیم. آیا تغییرات فیزیکی در انسان نشان از رو به کمال گذاردن او دارد؟ مثلاً، آیا یک پیرمرد نودساله از نظر فیزیکی بر یک جوان بیست ساله رجحان دارد؟ البته اگر بگوییم که هدف دوییدن و رسیدن به یک هدف مشخص است می‌توانیم بگوییم که آن پیرمرد نسبت به آن جوان بیست ساله ناتوان‌تر است. وقتی می‌گوییم که انسان باید در مراحل زندگی خود به کمال سوق یابد، قطعاً منظور این نیست که او نباید جسماً ناتوان شود بلکه منظور این است که او باید مسیر خود را به سوی یک کمال مطلق مفروض - یعنی حضرت باری - نزدیک‌تر کند. پس زبان‌ها در همه ادوار نسبت به آنچه جامعه زبانی از آنها متوقع بوده است توانمند بوده‌اند و هرگز در انجام وظیفه‌ای که برعهده داشته‌اند قصوری روا نداشته‌اند.

مثال دیگری بزنیم، اگر فرض کنیم یک توده چوب خشک در اثر فشار لایه‌های زمین در عرض قرون و اعصار متمادی به ذغال تبدیل شود، آیا این تغییر چوب به ذغال، جسم را به سوی کمال برده است و یا به سوی نقص؟ اگر انرژی موجود در آب به انرژی برق تبدیل شود به کمال رسیده است و یا کاربردی متفاوت یافته است؟ زبان یک ابزار است با این تفاوت که با تغییر انسان‌ها کاربرد خود را عوض می‌کند. کوچکتر و یا بزرگتر می‌شود اما به نسبت کاری که می‌کند قدرت خود را از دست نمی‌دهد.

مثال دیگری بزنیم، در یک برهه از زمان، حقوق



دکتر میرعمادی:

وقتی یک زبان به اصطلاح قوی، ...  
 بر زبان دیگری فائق می‌آید و کاربرد زیاد پیدا می‌کند آن وقت می‌گوییم که یک زبان قوی است و دیگری ضعیف. اما، در اصل، در شرایط مساوی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظایر آن) هیچ زبانی بر زبانی دیگر تفوق و یا مزیت ندارد

معلمی من ۲۰۰۰ تومان بوده است و مثلاً کرایه خانه‌ای که می‌پرداخته‌ام ۵۰۰ تومان. حال اگر حقوق من در زمان دیگری به ۸۰۰۰ تومان برسد و کرایه خانه به همین نسبت به ۲۰۰۰ تومان افزایش یابد آیا من غنی‌تر شده‌ام و یا فقیرتر؟ طبعاً تفاوتی نکرده است. آن کاری که ۵۰۰ تومان در یک زمان می‌کرده است اکنون ۲۰۰۰ تومان انجام می‌دهد. پس چیزی عوض نشده است.

پیدا شدن واژه‌های جدید در زبان نه آن را غنی‌تر می‌کند و نه فقیرتر، نه به کمال می‌رساند و نه به نقص. بلکه واژه جدید نیاز عصر خویش را تأمین می‌کند. راستی، اگر گمال مطلق در مورد زبان مصداق یابد، شکل و شمایل آن چگونه خواهد بود؟ و آن زمان که زبان در نقطه صفر مطلق خود در نقص کامل بوده است چه حالتی داشته است؟

برخی از ادیان از نوآوری‌های زبانی گلایه دارند. مثلاً عباراتی چون «در رابطه با»، «خدای من» (در حال شگفتی و تعجب)، «دوش گرفتن» (به جای حمام کردن) و نظایر آن را موجبی بر فساد زبان می‌دانند. فراموش کرده‌ایم که زبان یک عنصر و یا پدیده فعال است و نمی‌تواند از تغییر گریزی داشته باشد و یا از سایر پدیده‌های اجتماعی - روانی تأثیر نپذیرد. هرگاه بشر بتواند لحظه‌ای از عمر خود را از حرکت بازدارد و حرکت را به سکون مبدل سازد طبعاً خواهد توانست جلوی تغییرات زبان را بگیرد.

□ زبان فارسی اکنون در چه وضعی است؟ و چگونه آن را فی‌المثل با فارسی زمان فردوسی و بیهقی و سعدی مقایسه می‌کنید؟

■ دکتر میرعمادی: زبان فارسی امروز نسبت به شرایط اجتماعی و محیطی خود همان وضعیتی را دارد که زبان زمان فردوسی و یا سعدی نسبت به شرایط اجتماعی، فرهنگی و محیطی خود در آن زمان داشته است. اگر امروز ما به فارسی سره صحبت کنیم - همان طور که برخی از ادیبان زمانه ما چنین کنند - همان قدر عجیب و باورناکردنی است که اگر در زمان سعدی و یا فردوسی، کسی به شیوه و سیاق زبان فارسی امروز سخن می‌گفته است. بسیاری از اصطلاحات و واژه‌هایی که امروز توسط نسل جوان فارسی زبان رواج یافته و بکار می‌رود (همچون چتربازی کردن به معنی سرکشی خراب شدن)، «خالی بندی کردن»، کُپ زدن (به معنی تقلب کردن) همان قدر برای مردم عصر سعدی و حافظ و فردوسی غریب منی بوده است که عبارت «گمانه زنی» (حدس زدن)، «پنداریدن» و نظایر آن برای مردم عصر ما. پس سبک و سیاق در زبان فارسی در زمان سعدی، بیهقی و فردوسی همان قدر برای جامعه آن روز معتبر و کارساز بوده است که سبک و سیاق زبان فارسی امروز ما برای عصر ما.

آنچه موجودیت یک زبان را به مخاطره می‌اندازد تغییرات خودجوش و درونی زبان نیست زیرا زبان نیز همچون هر انسان باید تغییر کند و این تغییر در ذات است. اگر روزی هم از گردونه خارج شود و به اصطلاح بمیرد معنی آن این نیست که به فساد کشانده شده است و یا به کمال رسیده است، همانطور که وقتی انسان می‌میرد و کاربرد او در این جهان عملاً به صفر می‌رسد، این به معنی رسیدن به صفر مطلق نیست و نفس او در آن جهان معهود همان کارآیی را خواهد داشت که او در حیات خود در این جهان داشته است. آنچه موجب فساد یک زبان می‌شود ورود بی‌رویه اصطلاحات خارجی به همراه فرهنگ بی‌معنی و تهی آنهاست. راه جلوگیری از فساد آن هم کاری نیست که فرهنگستان امروز انجام می‌دهد. علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. فرهنگستان قیم زبان مردم نیست اما می‌تواند جلوی برخی از مفاهیم و واژه‌های وارداتی را قبل از وارد شدن آن به زبان فارسی مهار کند.

در فارسی زمان سعدی و بیهقی، کلمه «رادبو» وجود نداشته است اما مثلاً عبارت «کاس و دولچه» (ظروفی که در حمام‌ها برای شستشو به کار می‌رفته است) استعمال فراوان داشته است. در زمان ما، کلمه اول بسیار رایج است اما واژه دوم فقط در کتب و رمان‌هایی که به سبک و سیاق قدیم می‌نویسند یافت می‌شود. آیا این بود و نبود نشان از قوت و ضعف دارد؟ حال اگر «رادبو» را برداریم و معادل فارسی مثلاً «صدگیر» (البته این واژه در فارسی امروز به مفهوم دیگری نیز بکار می‌رود) را بکار ببریم به زبان غنا

دکتر میرعمادی:

**هرگاه بشر بتواند لحظه‌ای از عمر خود را از حرکت بازدارد و حرکت را به سکون مبدل سازد طبعاً خواهد توانست جلوی تغییرات زبان را بگیرد**



دکتر یارمحمدی:

## زبان فارسی امروز پویاتر است، بیشتر نقش اطلاع رسانی دارد و خود را با پدیده‌های نو هماهنگ می‌سازد. بالنتیجه مرتب بی‌تاب است و در حال تحول

بخشیده‌ایم؟ اگر قبل از ورود این کالا چنین می‌کردیم شاید نوعی یکنواختی در زبان بوجود می‌آمد اما وجود یک واژه رایج که هیچ‌کس - یا حداقل عامه مردم - نمی‌دانند که ریشه آن فارسی است یا از یک زبان اروپایی آمده است هیچ لطمه‌ای به زبان نمی‌زند و تلاش فرهنگستان‌ها در وادار کردن مردم (که البته مردم حداقل در این یک مورد زیر بار زور نمی‌روند و تا چیزی را پسند نکنند از استعمال آن سرباز خواهند زد) به ترک بیعت با چیزی که سالها با آن مأنوس بوده‌اند تلاشی است بی‌ثمر، چون انسان‌ها حداقل در دو مورد همیشه استقلال جسته‌اند. یکی نفس کشیدن و دیگری در خود نشستن و بیان مکنونات قلبی و ذکر امیال و تقاضاهای خود به زبانی که ساده‌تر و کارسازتر باشد.

■ دکتر کورش صفوی: زبان فارسی در همان وضعی است که قرار است باشد. این تصور غلط است که فرض کنیم در زمان فردوسی یا سعدی، مردم از همان زبانی استفاده می‌کرده‌اند که فرضاً سعدی در نگارش «گلستان» به کار برده. اصولاً «زبان ادب» از ویژگی‌هایی برخوردار است که «زبان خودکار» یا همین زبان روزمره از آن برخوردار نیست. در زبان ادب از نقش زیبایی آفرینی استفاده می‌شود و ایجاد ارتباط اهمیتی ثانوی می‌یابد. به همین دلیل در زبان ادب به دنبال «خبر» نیستیم و مسأله صحت و سقم مطرح نیست. بنابراین ما با دو زبان سر و کار داریم و نمی‌توان این دو را به صورت یک کاسه در نظر گرفت.

■ دکتر لطف الله یارمحمدی: زبان فارسی در همان وضعی

که باید باشد هست. یعنی همان طور که نیاز جامعه ما اقتضا می‌کند و همان طور که فرهنگ ما می‌طلبد و در حدی که اهل زبان به معارف روز استشعار دارند. البته سواد خواندن و نوشتن در گذشته یعنی در روزگار فردوسی و بیهقی و سعدی کلاً مخصوص خواص بوده است. از این رو طبعاً نقش زبان در مقایسه با امروز بسیار محدودتر بوده و اهل زبان دلمشغولی‌های متفاوت داشته‌اند. زبان در آن روزگار نقش ارتباطی، اجتماعی و کنترل امروزی را نداشته است. نویسندگان به خصوص شعرای مهم یا در دربار شاه و امیری مدیحه می‌سروده‌اند و یا در مسلک عارفان قدم می‌زده‌اند. البته افرادی هم بوده‌اند که تعلق به هیچ یک از این دو گروه نداشته‌اند. همان طور که آقای دکتر حق شناس قبلاً گفته و نوشته‌اند و ما هم آن را با تغییری در گزارشی آورده‌ایم جوامع سنتی حکم نظامهای بسته‌ای را دارند. درس و معلم و خط و کتابت در آن جوامع در خدمت نخبگان بوده است. در این جوامع نقش زبان اساساً آموزش اطلاع تازه در جهت تحول و پیشرفت نیست بلکه زبان در این جوامع نقش تذکارتی در حفظ و تداوم سنت‌های کهن دارد. از این رو زبان مجال پیدا می‌کند تا به انواع نمادپردازی‌ها، استعاره‌ها، کنایه‌ها و تشبیهات آراسته گردد و به اقسام تلمیحات و اقتباس‌ها و کهنه‌گرایی‌ها مزین شود. اما در روزگاران جدید نقش مهم زبان نقش آموزشی در جهت تفهیم اطلاعات تازه به منظور پیشرفت فرد و جامعه می‌باشد. در عصر انفجار اطلاعات، زبان دیگر فرصت ندارد به نمادپردازی، هنجارجویی و متن‌مداری روی خوش نشان دهد. اطلاعات تازه مورد نیاز را دیگر نمی‌توان در لفافه استعارات و کنایات پیچید. باید سر راست باشد چرا که عامه مردم باید از آن بهره‌گیرند. باید زبان نوشتار از زبان گفتار فاصله زیاد نداشته باشد و چنین نیز هست. لذا زبان نوشتار فارسی امروز به زبان گفتار نزدیکتر است تا قدیم؛ زبان فارسی امروزی نقش‌های عام‌تر و گسترده‌تر دارد؛ زبان فارسی امروز پویاتر است، در حالیکه در گذشته ایستاتر؛ زبان فارسی امروز بیشتر نقش اطلاع رسانی دارد و خود را با پدیده‌های نو هماهنگ می‌سازد. بالنتیجه مرتب بی‌تاب است و در حال تحول. حال آنکه در گذشته زبان فارسی بیشتر نقش تذکارتی در حفظ و تداوم سنت‌های کهن داشته است، بالنتیجه در حال آرامش بوده و مجال داشته است که خود را به زیورهای صنایع لفظی آراسته نماید.

□ چگونه می‌توان زبانی را که دچار ضعف و آشفتنگی شده است به وضع عادی برگرداند یا آن را به یک زبان غنی مبدل کرد؟

■ دکتر کورش صفوی: این در شرایطی است که اولاً

ضعف و آشفتگی برای بنده تعریف شود. همان طور که پیش تر نیز عرض کردم، هیچ زبانی را نمی توان ضعیف فرض کرد؛ مگر این که منظور این باشد که مثلاً یک زبان در معادل یابی واژه های زبانی دیگر با مشکل روبروست. هیچ مسأله ای در «زبان علم» مطرح می شود، نه زبان روزمره. می خواهیم متنی فلسفی را مثلاً از آلمانی به فارسی برگردانیم و با مشکل معادل یابی مواجه می شویم. در چنین شرایطی معمولاً متخصصان دست به کار می شوند و به نظر نمی رسد با مشکل عمده ای مواجه شوند، زیرا واژگان چنین زبانی تنها در اختیار متخصص قرار می گیرد.

■ دکتر لطف الله یارمحمدی: باز هم باید عرض کنم که طرح سوال را به این ترتیب مطلوب نمی بینم. ضعف و آشفتگی زبان یعنی چه؟ اگر ضعف را به محدود بودن گستره کاربرد زبان تعبیر کنیم می توانیم بگوئیم مثلاً زبان X در مقایسه با زبان Y در چه وضعی قرار دارد که آنهم برمی گردد به محدود بودن گستره دانش اهل آن زبان به خصوص. همچنین اگر آشفتگی را به پیچیدگی یا گنگی یا حتی غلط بودن نوشتار و گفتار تعبیر کنیم، می شود گفت که بسیاری از نوشته های چاپ شده این روزگار آشفته است. اگر تألیف است مؤلف موضوع را خوب نمی دانسته و زبان فارسی را هم خوب نمی دانسته است. اگر ترجمه است مترجم زبان مبدأ یا زبان مقصد و یا اصل موضوع را خوب نمی دانسته است. در گذشته هم این اثرات کم نبوده

است. نمونه آن دره نادره می باشد. گناه این ضعف و آشفتگی (اگر بتوانیم این تعبیرات را بکار ببریم) را نمی توانیم به گردن زبان فارسی بیندازیم. این گویندگان و نویسندگانند که باید خود را اصلاح کنند. البته در روزگار ما چون زبان استفاده عامتری پیدا کرده است و به دست عموم افتاده است به طور طبیعی این آشفتگی ها باید بیشتر از گذشته باشد، ولی زبان فارسی حالت عادی دارد، ضعف و آشفتگی ندارد و اگر به دست اهل بیفتد می تواند به اصطلاح غنی هم باشد.

■ دکتر نیلی پور: گفته شد که زبان نظامی است معرفتی و ارزشی که هم کارکرد فردی دارد و هم کارکردی اجتماعی و در هر دو بعد نشانه های ضعف و یا قدرت آن را می توان مشاهده کرد.

ابتدا نشانه های ضعف آن را مطرح می کنیم. به نظرم مهمترین نشانه های ضعف و آشفتگی زبان، عدم شفافیت مفهومی، ابهام، مسئولیت ناپذیری و بی اعتمادی کلام در گفتگوها و مراودات اجتماعی است. مثلاً دوگانگی در کردار و رفتار اجتماعی می تواند در آشفتگی و ضعف زبان نقش بسیار مهم داشته باشد.

اگر از دیدگاه آسیب شناسی به زبان نگاه کنیم و با توجه به اینکه زبان و ساختار آن بازتابی از فعالیت های ذهنی و روانی انسان است، آشفتگی های فرهنگی و اجتماعی نمودهای خود را به خوبی در زبان و ساختار آن متجلی می کند تا جایی که آشفتگی های فرهنگی و اجتماعی زبان فرد را به مجموعه ای از واحدهای آشفته که نمودی است از زبان پریشی مبدل کند. گسیختگی کلام و بی اعتباری مفهومی گفتار از مهمترین نمودهای این آشفتگی فرهنگی و زبان است.

روابط اجتماعی و جایگاه فرد در جامعه و حقوق فردی و اجتماعی و جهان بینی همه از جلوه هایی هستند که در واژگان زبان بازتاب دارند. رهبران سیاسی و اجتماعی و همه کسانی که در نهادهای فرهنگی و ارزشی جامعه نقش دارند می توانند در غنا و یا ضعف زبان نقش داشته باشند.

■ دکتر میرعمادی: لطفاً یکی از بزرگان ادب و صاحبان خرد و اهل قلم تعاریفی از واژه های «ضعف»، «آشفتگی»، «وضعیت عادی»، «وضعیت قرمز» و «غنی» و «فقیر» به دست بدهند تا بر اساس آن بتوانیم قضاوت کنیم که آیا زبان در یک زمان خاص دارای آشفتگی بوده است یا نه. وقتی می گوییم «ضعفی» در کار است منظورمان این است که توان ما در انجام یک کار مشخص از یک زمان به زمان دیگر تقلیل یافته است. آیا ما باید همیشه به شکل حافظ

دکتر نیلی پور:

**مهمترین نشانه های ضعف و آشفتگی**

**زبان، عدم شفافیت مفهومی، ابهام،**

**مسئولیت ناپذیری و بی اعتمادی کلام در**

**گفتگوها و مراودات اجتماعی است**



دکتر صفوی:

**هیچ زبانی را نمی‌توان ضعیف فرض کرد؛ مگر این که منظور این باشد که مثلاً یک زبان در معادل‌یابی واژه‌های زبانی دیگر با مشکل روبروست.**

بیوت علماً ممنوع است» برای هیچ عرب زبانی مفهوم نیست اگر چه واژه‌ها عمدتاً عربی هستند. زبان فارسی صورت حروف ص-ث-س و یا ض-ظ-ذ-ز را تغییر نداد اما معادل آوایی حروف پیشین یک صدا بیشتر نبوده و یا در مورد چهار حرف دوم فقط یک صدا شنیده می‌شود. آیا این عدم پذیرش و یا تغییر آوایی نشان از فساد زبان دارد؟ و یا زبان را غنی‌تر کرده است؟ اگر چنین تعبیری درست باشد، پس باید بگوییم شایسته آن می‌بود که زبان فارسی از خیر حروف ص-ث از یکسو و حروف ظ-ض و ذ از سوی دیگر می‌گذشت و به کمال بیشتری دست می‌یافت و به اصطلاح «فسادزدایی» می‌کرد. برعکس می‌بینیم که در گذر زمان چنان شیفته حروف ص-ث-ظ و ض شده‌ایم که هر نوع عدول از آنها و جایگزینی آنها را با حروف دیگر گناه کبیره می‌دانیم و اگر کسی واژه «اضطراب» را «از تراب» بنویسد حکم تکفیرش را صادر می‌کنند. واقعیت آن است که هر چه را به آن عادت کنیم طبیعی و عادی می‌پنداریم و اگر عاملی باعث شود که آن عادت از سر ما بیفتد، آن وقت همان «عادی» «غیرعادی» می‌شود. زمانی در مقابل کلمات «اتاق» و «لغت» حساسیت نشان می‌دادیم و «اطاق» و «لفظ» را عادی می‌دانستیم. امروز ورق برگشته و عادی غیرعادی شده و بالعکس غیرعادی عادی شده است.

□ اگر بتوان به زبان قوت و استحکام و غنا بخشید چه کسانی از عهده این مهم برمی‌آیند؟

■ دکتر یارمحمدی: به نظرم پاسخ قسمت اول این سؤال را در خلال سئوالات بالا داده باشیم. الفاظ قوت و

شعر بگوییم و یا اگر مثلاً به سیاق نیما یوشیج و یا سهراب سپهری شعری سرودیم سیر قهقراپی پیموده‌ایم؟ اگر از ادیبان سؤال شود که زبان فارسی کدام زمانه عادی‌ترین بوده است تا آن را الگوی نوشتاری و یا گفتاری خود قرار دهیم چه جوابی خواهند داد؟ اگر آن فرزانه عزیز در تمام سخنرانی‌های خود از واژه‌های فارسی دری و سره استفاده می‌کند اما بخش اعظم کلام پر محتوای ایشان برای شنوندگان و مستمعان قابل درک نیست و به طنز می‌گویند که ترجمانی لازم است، با وضع غیرعادی روبرو هستیم؟ در کدام عصر، زبان فارسی از همه اعصار غنی‌تر بوده است؟ اگر روزنامه‌های امروز ما به سیاق «وقایع اتفاقیه» مطلب نمی‌نویسند آیا زبان فارسی ضعیف‌تر شده و یا آن سیاق مناسب تحولات زمانه ما نیست؟ وقتی ما تصور می‌کنیم که می‌توانیم و یا باید چیزی را برگردانیم چنین اندیشیده‌ایم که خود کمال را یافته و به درستی تعبیر و تفسیر کرده‌ایم و اکنون که ضعف را مشاهده می‌کنیم به خود حق می‌دهیم راه علاج بیابیم و برای دیگران نسخه‌پیچی کنیم. صورت‌های زبانی هرگز به صورت‌های دیگری مبدل نمی‌شوند. آنچه رخ می‌دهد تغییر است.

اجازه بدهید چند مثال بزنیم. با آمدن فرهنگ اسلامی به جامعه ایران، بسیاری از مفاهیم به جامعه زبان فارسی راه یافت و این ورود چنان برق‌آسا صورت گرفت که زبان فارسی نتوانست در مقابل این سیل مقاومت کند و یا دست به ابداع و نوآوری بزند. اما به تدریج واژه‌های وارداتی، حداقل از بُعد معنایی و آوایی، چنان تغییر کردند که دیگر هیچ عرب زبانی نتوانست واژه‌های برآمده از زبان خود را شناسایی کند. مثلاً جمله «استعمال دخانیات در

هستند که می‌توانند با کمک خود اهل فن زبان را در جهتی سوق دهند که بتواند نقش مورد نظر را عرضه بدارد، (۳) فرهنگستان زبان و ادب و دانشگاهها هستند که به طور سازمان یافته باید در زمینه پرورش زبان برای ایفای نقش‌های مختلف آن در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، علمی و غیره همت نمایند، به ویژه که در عصر انفجار اطلاعات زبان هر روزه نقش‌های جدیدی برعهده می‌گیرد و به خصوص فرهنگستانها باید در این زمینه حساسیت نشان دهند و (۴) بالاخره مهمتر از همه نظام آموزشی مملکت از ابتدایی تا دانشگاه است که باید به این مطلب عنایت خاص مبذول دارد. متأسفانه در نظام آموزشی ما با تمام کوشش‌هایی که شده و می‌شود نارسائیهایی کم نیست. مثلاً همین فارسی عمومی دانشگاهها درسی است بی هدف و بی برنامه که می‌تواند بسیار کارساز باشد. در این باب گفتنی‌ها زیاد است و به این می‌زگرد ارتباط چندانی ندارد. اگر فرصتی بود در جای دیگر به این موضوع مهم خواهیم پرداخت.

■ دکتر کورش صفوی: در پاسخ به پرسش قبل به این نکته اشاره کردم. اجازه دهید به این سؤال به این شکل پاسخ دهم که چه کسانی «نمی‌توانند» از عهده این کار برآیند. نخست کسانی که قرار است بدون توجه به مبانی ساخت واژه در زبان فارسی به چنین کاری دست زنند. دوم کسانی که قرار است گوشه‌ای بنشینند و برای تمامی موارد، مثلاً از «ترمودینامیک» گرفته تا «مایو» واژه معادل بسازند. گروه نخست روش کار را نمی‌داند و گروه دوم سر خودش را خیلی شلوغ می‌کند. اما آن گونه که تاکنون عمل شده، به همین دلیل که توانسته به پیش برود، احتمالاً موفق‌ترین راه است. یعنی متخصص به هنگام درگیر شدن با مسأله.

■ دکتر میرعمادی: جواب این سؤال را اینطور می‌دهیم که اگر قرار بود انسانها همدیگر را متحول و متکامل کنند هرگز خداوند، از طریق رسولان و انبیاء خود، به این مهم دست نمی‌زد و فرامینی صادر نمی‌فرمود و کتب الهی و آسمانی را نازل نمی‌فرمود. حتی پیامبران نیز هرگز ادعا نکرده‌اند که خود در متحول کردن دیگران و سوق دادن آنها به سوی کمال مطلوب بدعت گذاشته‌اند، بلکه همواره خود را رابط بین خدا و خلق می‌دانسته‌اند.

بحث کردیم که برای ما مشخص نیست قوت و استحکام یعنی چه و اگر هم می‌دانستیم که تعریف دو واژه چیست باز نمی‌دانستیم که چرا باید عده‌ای خاص مبتکر این امر باشند و چه دلیلی دارد که همه از یک یا چند نفر خاص تبعیت کنند. چه کسی مصدر این حکم بوده است که اگر عده‌ای خاص «چرخ بال» و یا «بال گردان» را زیبا

دکتر میرعمادی:

وقتی می‌گوییم «امروز در مود (MOOD) خوبی نیستیم در حالی که به راحتی می‌توانیم بگوییم که «امروز حال خوبی ندارم» فساد را به زبان فارسی کشانده‌ایم

دکتر میرعمادی:

نباید از حرکت‌های درونی و تغییرات درونی زبان هراسی به دل راه داد بلکه باید از آنها استقبال کرد زیرا تغییراتی که همپای تحولات اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی صورت می‌پذیرد نشان از پویایی زبان دارد

استحکام و غنا باید تعریف شوند. اگر این الفاظ به گستره کاربرد و همچنین به میزان دریافت خواننده از متن یا شنونده از گفتار (یعنی سرراستی بیان مطلب) تعبیر شوند آن وقت می‌توان معیارهایی را تعبیه کرد و زبانها را با یکدیگر مقایسه نمود، که این هم مستلزم مطالعات تطبیقی بسیار دقیق و نظام‌مند دو زبان و یا چند زبان مورد نظر است و به این سادگی نمی‌توان حکم صادر کرد. به طور کلی عموم این صفات را باید به اهل زبان نسبت داد نه خود زبان. در مورد بخش دوم سؤال که چه کسانی از عهده این مهم برمی‌آیند باید گفت که در برنامه‌ریزی‌های هدفمند زبانی باید افراد و مجموعه‌های زیر به طور هم‌آهنگ به شرحی که می‌آید کوشش مبذول دارند:

(۱) در درجه اول خود متخصصان رشته‌های معارف مختلف هستند که می‌توانند با پیدا کردن انس بیشتر با زبان و آنچه در سر دارند به زبانی بیان کنند که فهم آن آسان و از گنگی و تعقید به دور باشد، (۲) زبان‌شناسان و زبان‌دانان

دانسته‌اند همه باید این زیبایی را خوش ساخت بدانند و آن را پسندند؟ چه کسی می‌تواند اثبات کند که واژه «پنیر» (Panir) آنگونه که مردم تهران بیان می‌کنند بر واژه پنیر (Panir) آنگونه که اصفهانی‌ها تلفظ می‌کنند رجحان دارد؟ چه کسی حکم بر آن می‌کند که عبارت «در رابطه با»، فساد برانگیز است ولی عبارت «در ارتباط با» بر غنای زبان می‌افزاید؟

البته این به معنی این نیست که بنده فساد زبانی را منکر می‌شوم. به نظر من تغییر دوگونه است:  
الف - تغییر درونی و خودجوش که نشان از خلاقیت تو دها (و نه عده‌ای از خواص) و مقبولیت آن توسط اکثریت (و نه اقلیتی که خود را برتر از دیگران می‌داند و سمت قیومیت برای خود قایل است) دارد.  
نه تنها این تغییر را فساد نمی‌دانم بلکه نشانی است از غنای زبان.

ب - تغییری که حاصل مزاحمت و تهاجم سایر زبان‌هاست. به این معنی که یک واژه فراگیر و جاف‌تاده زبان فارسی جای خود را به یک واژه غربی یا غیر خودی و یا یک واژه مرده و مهجور خودی می‌دهد. در اینجا صفت «فساد» را معنی دار می‌یابیم. وقتی می‌گوییم «امروز در مود (Mood) خوبی نیستم در حالی که به راحتی می‌توانیم بگوییم که «امروز حال خوبی ندارم» فساد را به زبان فارسی کشانده‌ایم. اگر به جای گفتن «کم کم داری مرا عصبانی می‌کنی» بگوییم «کم کم داری مرا دکوراژه می‌کنی» و یا در عوض «انتخاب بهتر» بگوییم «الاهم فی الاهم» زبان را به فساد سوق داده‌ایم. اما اگر در حالت بهت و حیرت بگوییم «خدای من، آخر چرا این طور شد!!» هیچگونه خدشه‌ای بر زبان وارد نساخته‌ایم.

البته این نگرانی تا زمانی ادامه دارد که واژه‌ای در قاموس نانوشته جامعه فارسی زبانان حک نشده باشد. اگر واژه‌ها - چه واژه‌مهجور خودی باشد و چه واژه وارداتی - جای خود را در میان توده‌ها و گویشوران باز یافت و به اصطلاح خوش نشین شد، تلاش برای حذف آن کار عبثی است. واژه «تلفن» را به هر شکل بگوییم مقبول طبع فارسی زبانان نخواهد بود چه بزرگان بگویند و چه نگویند. همان حساسیتی که فردوسی در مقابل هجوم واژه‌های عربی به زبان فارسی در زمان خود داشت ما نیز نسبت به واژه‌های بیگانه داریم ولی در مجموع نباید از حرکت‌های درونی و تغییرات درونی زبان هراسی به دل راه داد بلکه باید از آنها استقبال کرد زیرا تغییراتی که همبای تحولات اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی صورت می‌پذیرد نشان از پویایی زبان دارد و نه ایستایی و ضعف آن.

فرصت را مغتنم دانسته پیشنهادی برای فرهنگستان و

مجلس شورای اسلامی دارم. اگر فرهنگستان زبان فارسی می‌خواهد در کار خود موفق شود باید قبل از ورود هر کالای خارجی نامی بر آن بگذارد و با تصویب مجلس شورای اسلامی واردکنندگان کالا را به نصب برچسب با نام فارسی آن ملزم سازد. دیگر اینکه فرهنگستان باید دست از قیومیت بردارد و از خلوت‌نشینی و خلق واژه‌های من درآوردی که حاصل سلیقه‌های فردی است خودداری کند و واژه‌ای را تجویز کند که مقبول طبع همگان باشد. تحقق آن منوط به مراجعه به مردم یعنی خالقان حقیقی واژه‌هاست. بسیار دیر شده است که برای هلیکوپتر، واژه‌های «چرخ بال» و «بال‌گردان» را بکار ببریم و مردم را به بکارگیری و استفاده از آنها مجبور نمایم.

پی نوشت:

1. Fat Man
2. Little Boy
3. Long range Missile
4. Minute - man
5. Logos
6. Pragmatics



شماره ۳۴ و ۳۵  
سال چهارم مجله علمی و مطالعات فرهنگی